

بازی برد-برد با آرمان‌گرایی واقع‌نگرانه

چرا بعضاً تغییرات مثبت دیده، فهمیده و تأیید نمی‌شود؟



محمدرضا جلیلی‌پور
جامعه‌شناس و فعال سیاسی

چرا بخشی از ناظران و تحلیل‌گران سیاسی و نیروهای اپوزیسیون و حتی برآمده از انقلاب اسلامی ۵۷، ابعاد و اهمیت تغییراتی که در فضای سیاسی ایران در ۶ماه گذشته رخ داده و به تقویت میانه‌سیاسی و تمهید زمینه‌های گشایش، افزایش تدریجی ظرفیت حل مسائل و افزایش قدرت ملی ایران انجامیده است را نمی‌بینند و به رسمیت نمی‌شناسند؟ در پاسخ، ترکیبی از چهار علت مهم‌تر به نظر می‌رسد:

۱ اکثر این نیروها اسیر الگوهای تغییر برد-باختی و ستیز محورند و با معیارشان هر آنچه متضمن برد نظام سیاسی و رهبری آن باشد، لاجرم به معنای باخت خودشان است. راهبردهایشان لاجرم بازنده‌ساز دیگری سیاسی‌شان است و نه ذی‌نفع و برنده‌ساز دیگری سیاسی‌شان. گویی هم‌مسالگی و خیر مشترک حل این مسائل برایشان معنادار نیست و موازنه قوا تنها چیزی است که در سیاست می‌فهمند و صرفاً مبارزه برای بازنده کردن یا حذف رقیب غایت سیاست‌ورزی‌شان است. ارزیابی‌شان این است که نظام و رهبری برنده ماه‌های اخیر بوده‌اند. در این ارزیابی اشتباه هم نمی‌کنند. اما اشتباه می‌کنند که نمی‌بینند ایران و طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی نیز هم‌زمان برنده این ماه‌ها و توافق‌های جدید بوده‌اند و ظرفیت‌هایی برای حل مسائل مشترک ایجاد شده است. به تعبیر دیگر، توجه نمی‌کنند نوعی بازی برد-بردها بین جامعه و حاکمیت شکل گرفت و برد حاکمیت به معنای باخت جامعه نبود. هر دو هم‌زمان تقویت شدند. همه، حتی آن‌ها که در انتخابات شرکت نکردند و به مسعود پزشکیان رأی ندادند، می‌توانند برنده روند شش ماه اخیر و تقویت میانه و توافق‌ها و حل مسئله‌ها و گشایش‌هایی باشند که ممکن و بعضاً محقق شده است.

۲ اکثر این نیروها اسیر الگوهای تغییر دفعی‌گرا هستند. آنچه در این ماه‌ها محقق شده و در آینده می‌تواند محقق شود با معیارهای اصلاح‌گرایانه و تدریجی‌گرا معتقد و قابل اعتنا و مایه خرسندی است، ولی با معیارهای دفعی‌گرایانه به چشم نمی‌آید و راضی نمی‌کند. نمی‌شود مدعی تدریجی‌گرایی بود ولی در ارزیابی دستاوردها معیارهای دفعی‌گرا و از اصلاح، انتظار انقلاب داشت.

۳ اکثر این نیروها به شکلی ذی‌نفع مبارزه و ستیز سیاسی شده‌اند. برخی که غیرملی و ناسالم‌ترند حتی درآمد و منابع مالی و رسانه‌هایشان کاملاً وابسته به دولت‌های ضد ایران شده است. برخی دیگر هم تصور می‌کنند محبوبیت‌شان وابسته به تداوم چنین موضع و نقشی

نگاه روزنامه‌نگار

از کابینه وفاق ملی تا پروژه ملی وفاق



رضا رئیسی
روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی

پس از تأکید مسعود پزشکیان درباره نامگذاری «کابینه وفاق ملی» به یکباره بحث داغ محافل سیاسی و رسانه‌ای روی این گزاره معطوف و متمرکز شد و از تریبون‌های مختلف تا کاربران متفاوت هرکسی از ظن خود یار «وفاق ملی» شد و پیرامون حدود و تعویر، مزایا و معایب، اولویت‌ها و ضرورت‌های آن به تشریح و تبیین مواضع پرداخته و کار به جایی رسیده است که بسیاری دولت چهاردهم را «دولت وفاق ملی» خوانده و مهم‌ترین راهبرد حاکمیت و قوای سه‌گانه را اهتمام بر این مسیر در چشم‌انداز پیش‌رو عنوان می‌کنند. فارغ از اینکه جو به‌راه افتاده تا چه حد ملهم از واقعیت است یا برآمده از میل و رغبت به تحقق آن و تغییر وضعیت و گذر و گذار از چالش‌ها و منازعات چند دهه اخیر سپهر سیاسی یا آنکه این یک تاکتیک موقت است یا یک راهبرد جامع و فراگیر، اصل این موضوع «وفاق ملی» نیازمند اسلوب‌شناسی و چارچوب‌مندی است. در این نوشتار از نظرگاه شخصی به الزامات و قواعد وفاق‌ورزی در عرصه‌های مختلف، مروری گذرا خواهم داشت. وفاق‌گرایی در سپهر سیاسی می‌تواند توأمان با تحلیل‌های مختلفی باشد، عده‌ای آن را برآمده از اعطاف و کوتاه آمدن از اصول تفسیر کنند و بدین سان معتقد باشند که برای کاهش دایره تنش و هم‌نوایی در سطوح عام و مختلف باید طیف‌های متفاوت از ایده‌آل‌گرایی و یا مانیفست‌نگری یا آرمان‌گرایی هدف‌محور، دست‌کشیده و برای توافق جمعی و بازیگری یا حد اکثر ممکنات و مقدرات در راستای خیر جمعی از اغراض و اهداف بلندمدت و چشم‌اندازهای موسع حزبی و طیفی دست کشید. البته که اگر ضرورت منافع ملی در کوتاه‌مدت و شرایط خاص چنین الزام و ضرورتی داشته باشد، می‌توان بدان اعتنا و توجه داشت؛ اما بی‌گمان در بلندمدت و برای رسیدن به تغییرات راهبردی و پایدار چنین نگرشی پاسخگو نیست. وفاق در عرصه سیاسی اگر تاکتیکی و بر سر منافع ملی و در چارچوب وحدت در عین کثرت و ریل‌گذاری مسیر تحقق اهداف بلندمدت باشد، می‌توان آن را راهگشا و مطلوب دانست و اگر تعبیر به کوتاه آمدن از اصول و کنار آمدن با رقیب برای گذران امور شود، بعید است که منجر به نتیجه مطلوب شده و در بلندمدت به ضد خود تبدیل می‌گردد و در اردوگاه خودی ایجاد افتراق و

تیتریک

HEADLINE ONE

۲

گزارش
بگ

کریدور زنگزور و خط قرمزی که ایران درباره مرزهایش ترسیم کرده است

نقشه‌روسی



محسن صالحی‌خواه
گزارشگر هم‌میهن

نخجوان از طریق خاک ارمنستان خواهد بود. مقامات ارشد ایران بارها در دیدارهای مختلف با مقامات روسیه، جمهوری آذربایجان، ارمنستان و ترکیه به مخالفت صریح تهران با این کریدور که تغییر ژئوپلیتیکی در مرزها و منطقه را به همراه خواهد داشت، اعلام کرده‌اند. حساسیت به این موضع روسیه پس از اظهارات اخیر «ماریا زاخارووا»، سخنگوی وزارت خارجه روسیه تشدید شد. وی در اظهاراتی گفت که زنگزور مسیری است که می‌تواند قلمرو اصلی آذربایجان را به نخجوان از طریق سینیک ارمنستان متصل کند. حتماً در چارچوب گفت‌وگوهای صلح‌سه‌جانبه با ارمنستان رفع انسداد زنگزور مورد بحث قرار می‌گیرد. وقتی که از وی درباره موضع ایران سوال شد، زاخارووا خطاب به خبرنگاران گفت: «ما نگرانی طرف ایرانی را در مورد کریدور زنگزور دیده‌ایم که باید برای شفاف‌سازی با تهران تماس بگیرید. اما موضع مسکود در این مورد کاملاً قطعی است. ما براساس این واقعیت پیش می‌رویم که راه‌حل باید برای ارمنستان، آذربایجان و همسایگان منطقه قابل قبول باشد.» ایران در بالاترین سطح یعنی مقام رهبری با ایجاد این کریدور مخالفت کرده است. سیدعباس عراقچی، وزیر امور خارجه کشورمان نیز در اظهاراتی گفت: «هر تهدیدی علیه تمامیت ارضی همسایگان ما، با ترسیم دوباره مرزها، چه در شمال باشد، چه در جنوب، چه در شرق و چه در غرب، کاملاً غیرقابل قبول است و برای ایران خط قرمز به شمار می‌رود.» عراقچی پیش از این نیز برخی مسیریهای اطراف ایران را منتها متعارض با منافع ملی، بلکه متعارض با امنیت ملی ایران خوانده بود. در چنین شرایطی، اعلام حمایت روس‌ها از ایجاد این دالان باعث اعتراض ایران شده است. در حالی که آن‌ها می‌دانند ایران خط قرمز خود در ورودی منطقه قفقاز را ترسیم کرده. پیش از این، روس‌ها درباره حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه نیز اظهار نظرهایی خلاف منافع ایران داشتند. به گزارش خبرگزاری ریائووستی، سرگنی کوپیرکین، سفیر روسیه در ارمنستان اعلام کرد که مسکو آماده است تا به میزبانی مذاکرات بین ارمنستان و آذربایجان در زمینه آماده‌سازی معاهده صلح بین دو کشور ادامه دهد. مهدی سبحانی، سفیر ایران در ارمنستان نیز گفت که خواب‌ها درباره زنگزور تعبیر نخواهد شد.

▼ مرز ارمنستان خط قرمز ایران است

حسن بهشتی‌پور، تحلیلگر مسائل بین‌الملل



معتقد است که مسئله زنگزور، یک مسئله ملی است و باید به آن توجه خاصی داشت. او در گفت‌وگو با هم‌میهن اظهار داشت: «ایران از طریق آذربایجان و ارمنستان به قفقاز جنوبی و از آن طریق به اروپا دسترسی دارد. مرز ۴۰ کیلومتری میان ایران و ارمنستان از این نظر بسیار مهم است. اول به دلیل اینکه پیوستگی سرزمینی میان کشورهای ترکی‌زبان از طریق ترکیه، نخجوان و آذربایجان را می‌گیرد که سیاست‌های پان‌ترکیستی آنکارا را به دنبال داشت. دوم به این دلیل که مسیر دسترسی به گرجستان و از آنجا به دریای سیاه است و سوم اینکه به ایران تنوع دسترسی در قفقاز جنوبی را ارائه می‌کند.» او درباره منافع باکو در این کریدور گفت: «آذربایجان بعد از اینکه ارمنی‌های قره‌باغ را کوچاند، به این وهم دچار شد که می‌تواند ادعای تاریخی زنگزور را احیا کند. در توافق آتش‌بس ۲۰۲۰ مسکو، این بند قید شد که آذربایجان بتواند از طریق ارمنستان به نخجوان دسترسی پیدا کند. این کلمه دسترسی از طرف جمهوری آذربایجان مورد سوءاستفاده قرار گرفته و ریشه ادعایش درباره زنگزور و کریدور آن است. چون آذربایجان در جایگاه پیروز جنگ قرار دارد، سعی می‌کند این خواسته خود را به ارمنستان تحمیل کند. در حالی که ادعایش از هیچ لحاظ پذیرفته نیست. خواست آنان که پیوستگی میان آذربایجان، نخجوان، ترکیه و اروپاست، به معنای نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ارمنستان است. مرز ایران و ارمنستان را هم از بین می‌برد که ایران با آن کاملاً مخالف است.» بهشتی‌پور اضافه کرد: «ارمنستان می‌گوید آذربایجان اگر دسترسی بیشتری خواهد، از جاده‌های این کشور استفاده



ادامه
یادداشت
سردبیر

در وادی گفتار و سخن، هیچ‌گاه نمی‌توانست و نتوانست به آنان نزدیک شود. در این میان، مسعود پزشکیان گویی میان دوگانه اقتضانات ریاست‌جمهوری و حفظ ویژگی‌های شخصی و عادات رفتاری خود بازمانده است؛ به‌ویژه آنکه این ویژگی‌ها را به‌نوعی با شعارها و ایده‌های عدالت‌گرایانه و صداقت‌جویانه‌اش سازگار می‌بیند و نمی‌خواهد پزشکیان پس‌از ریاست‌جمهوری فردی متفاوت با پزشکیان قبل باشد؛ همان پزشکیانی که در همین رفتارها و گفتارهای ساده و همه‌فهم توانست مورد اعتماد رای‌دهندگان قرار گیرد. از این‌رو، جدایی از مدلی که حتی از منظر سیاسی نیز جواب داده است و رفتن به سوی الگوهایی که با آن سختی‌چندانی ندارد، برایش هم از نظر ذهنی و هم از نظر سیاسی چندان توجیهی ندارد؛ حتی اگر مخاطبان و حامیان او را تاحدی دلزده و منتقد کند.

بر مبنای چنین شرایطی است که به نظر می‌رسد چندان نباید انتظار تغییری جدی در رفتار، پوشش و حتی گفتارهای پزشکیان داشت. او تداوم همین الگوی موجود را پاسخگو می‌داند و مهمتر اینکه تغییر آن را رفتاری ناصادقانه و هویت‌زداینه می‌انگارد. فارغ از آنکه این تلقی پزشکیان درست است یا نیست؛ افکار عمومی و به‌ویژه حامیان و متحدان پزشکیان چاره‌ای جز آن ندارند که «پزشکیان موجود» را به مثابه پدیده‌ای واقعی ببینند و سناریوهای مبتنی بر بساخت «پزشکیان مطلوب» را کنار گذارند. پزشکیان موجود، همین سیاستمدار غیرتشکیلاتی و به‌نوعی تک‌روی است که در همه این سال‌ها با آنکه گفتارهای اصلاح‌طلبانه و یادداشت‌مستقل و منتقد در برابر جریان‌های تندرو و خالص‌ساز را در پیش گرفته، اما در دایره احزاب و جبهه‌اصلاحات نمانده است و اتفاقاً در همه مقاطع پس از ۱۳۸۸ پروژه سیاسی شخصی خود را مستقل از تصمیم و راهبرد اصلاح‌طلبان پیش برده است که در این میان، مقاطعی با آنان همپوشانی داشته و در مواردی دیگر (از جمله انتخابات مجالس یازدهم و دوازدهم) در برابر سیاست رسمی و اعلامی آنان قرار گرفته است. در رقابت‌های انتخاباتی نیز، پزشکیان از طرح

روشن است که وقتی سیاستمداری حرفه‌ای با چندین دهه فعالیت در بالاترین سطح رهبری حزب دموکرات، چنین در برابر حاشیه‌های سیاست و بازی‌های رسانه کم بی‌اورد؛ وضعیت سیاستمداری غیرحرفه‌ای و غیرحزبی چون مسعود پزشکیان که به شکلی ناگهانی و پیش‌بینی‌ناپذیر بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زده، چه خواهد بود. پزشکیان نه‌فقط چهره‌ای تشکیلاتی نیست، بلکه شخصیت، گفتار و رفتارهای او نیز از پرنسپب‌های عمیق دیپلمات‌ها و سیاستمداران جذاب دور است. خود پزشکیان نیز به این امر معترف است. چنان که بارها در این مدت، از دشواری پروتکل‌هایی گفته که مشاوران و مدیران تشریفات و حتی حراست و حفاظت، او را به رعایت آنان می‌خوانند و او نتوانسته چندان که مورد انتظار آنهاست، همراه و هماهنگ شود. البته، اغلب سیاستمداران پس از انقلاب (شاید به‌استثنای اعضای دولت موقت که عموماً چهره‌هایی تکنوکرات و درس‌آموخته اروپا و آمریکا بودند)، چنین ویژگی‌هایی نداشتند. اما با گذر زمان و شناخت از مناسبات و اقتضانات مدیریت، بسیاری از آنان چه در ظاهر و پوشش و چه در کلام و گویش به‌نوعی مدرنیزه شدند. این تغییر و تحول تدریجی را می‌توان با مقایسه تصاویر و نیز سخنان نیروهای چپ و راست و میانه در مجالس و دولت‌های دهه اول انقلاب با دهه‌های بعد مشاهده کرد؛ انقلابیونی که تکنوکرات و بوروکرات و روشنفکر شدند و در دولت‌های هاشمی، خاتمی و روحانی عضویت داشتند. حتی محمود احمدی‌نژاد که به‌رغم خود آمده بود تا انقلاب را به ریل پیشین بازگرداند و سفره‌تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها را برچیند، خیلی زود از ظاهر خاکی و دهه شصتی فاصله گرفت و هرچه پیش آمد، دست‌کم در ظاهر تناسب بیشتری با اقتضانات یک دولتمرد درجه اول پیدا کرد. سیدابراهیم رئیسی نیز با آنکه مجری پروژه سیاسی خالص‌سازی و حذف نیروهای اصلاح‌طلب و میانه‌رو از قدرت بود، اما در ظاهر و پوشش بسیار متاثر از خاتمی و روحانی بود؛ گرچه

است. بخشی دیگر نیز سوابق تحلیل‌ها و مواضع‌شان آن‌ها را ذی‌نفع ندیدن تغییرات می‌کند، یعنی تأیید تغییرات مثبت را ناقض تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های قبلی‌شان می‌بینند و حاضر به پذیرش خطای تحلیلی قبلی و بازاندیشی و تجدیدنظر راهبردی نیستند.

۴ اکثر این نیروها رهبری نظام را دهه‌ها بخشی از مشکل دیده‌اند و از روی عادت تحلیلی و فقدان واقع‌نگری و انعطاف تحلیلی، این قابلیت را ندارند که رهبری نظام را بخشی از راه‌حل ببینند. گویی اساساً نمی‌توانند ببینند که در وعده صادق، در پیشگیری از جنگ علیه ایران در منطقه پرآشوب سال گذشته، در تقویت میانه‌های اصلاح‌گرا و اصولگرا در مجلس فعلی، در تأیید صلاحیت مسعود پزشکیان، در جلب مشارکت طیف سیاسی وسیع‌تری در انتخابات ۱۴۰۳، در مهار پایداری، در میانه‌روتر شدن و گشایش‌های تدریجی در هر سه قوه و عملکرد نهادهای انتصابی، در حمایت از جهت‌گیری‌های دولت چهاردهم و کمک به زمینه‌سازی برای توفیقش، در حمایت‌سنجیده از آرمان‌فلسطین، در سنجیدگی و انکش ایران به‌ترور رهبر حماس در ایران توسط اسرائیل اشغال‌گر و نسل‌کش، در رأی اعتماد همه‌وزرای پیشنهادی مسعود پزشکیان (از جمله محمد رضا ظفرقندی و احمد میسری و عباس عراقچی و فرزانه صادق‌المواجرد و حسین سمیعی)، در حضور چهار زن و یک اهل سنت در کابینه برای اولین بار، در شروع تمهیدات نوپدیش برای پیوستن به FATF و بازگشت استاید اخراجی به دانشگاه و آزادی زندانیان سیاسی و کاهش فیلترینگ و ... عاملیت باهمراهی رهبری نظام بخش مهمی از راه‌حل بوده است. بسیاری از نیروهای سیاسی نه‌فقط اعتباری به این نقش‌آفرینی‌های مهم نمی‌دهند و زبان و موضع‌شان را تعدیل نمی‌کنند، که اساساً نمی‌توانند مصادیقش را ببینند و به رسمیت بشناسند. بدون دیدن و تأیید دستاوردها و نقش‌آفرینی‌های حل‌مسئله‌ای ارکان نظام، حتی نقدها به این ارکان هم یکسویه و زیاده‌سوگیرانه می‌نماید و به‌تدریج پادروها و کم‌اثر می‌شود و منفصلانه به نظر نمی‌رسد. ناظر، تحلیلگر و نیروی سیاسی‌ای که توان دیدن بخش مهمی از واقعیت‌های سیاسی و تجدیدنظر در راهبردهایی که به انتخاب‌های غیرگشایشگر و تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های خطا انجامیده نداشته باشد، به جای راهگشایی و بسط خیر همگانی، عملاً چاله‌های عمیق‌تری برای خود و دیگران می‌کند و بعضاً به عللی از جنس علت‌های بالا و گاهی با نیت‌های خوب، چنین نگره‌هایی در عرصه و ساحت فرهنگی عمومی و تضعیف این‌ها و دوری از شرایط امکان تحقق آرمان‌ها می‌شود؛ از جمله با دو قطبی‌پروری خشونت‌زا و دشوارسازی توافق‌های جدید برد-برد و حل مسئله‌ای. راهگشایی عملی و مصلحانه در جهت تحقق تدریجی آرمان‌ها، زبان توافق‌ساز (مشابه زبان جواد ظریف در مذاکرات برجام) می‌طلبد و نه زبان و بیانیه‌خوانی نافرجام سعید جلیلی‌وار. «آرمان‌گرایی واقع‌نگرانه» و کمک به تحقق عملی خیر همگانی و اصلاحات و گشایش‌های تدریجی، عموماً صوری، واقع‌نگری و فضیلت‌مداری بیشتری از صرف مطالبه‌گری تحقق آرمان‌ها و مبارزه جویی مدام می‌طلبد.

انشقاق خواهد کرد. وفاق سیاسی که شکلی و در قالب سهم‌دهی به رقبای برای حضور در اریکه و یک قدرت باشد، به نوعی سلب اختیار از پیشبرد اهداف و وعده‌های داده‌شده به حامیان سیاسی خواهد شد و بشنوا نه بر باد ده و سرمایه‌سوز خواهد شد؛ اگر قرار باشد بازیگران تحت دایره شمول وفاق‌سازی، هر کدام ساز خود را زده و در چارچوب استراتژی کلان وفاق خواه پیش نروند. وفاق‌گرایی در عرصه فرهنگی هم تا آنجایی راهگشا و گره‌گشا خواهد بود که تنوع و تکثر گرایش و نگرش‌های مختلف توأم با رواداری و تساهل و تسامح، البته در چارچوب اصول متعارف، پذیرفته و محترم شمرده شود در غیر این صورت از آن نمی‌توان تعبیری جز یکدست‌سازی داشت که بارها تجربه شده، چنین نگره‌هایی در عرصه و ساحت فرهنگی که ذاتی متنوع و متکثر دارد، محکوم به شکست و بطلان است. در عرصه اجتماعی هم وفاق‌گرایی به هنگامه‌ای قرین به تقوق و تصاعد وضعیت خواهد شد که دایره شمول بازیگران دخیل در تحولات اجتماعی بسط و گسترش و تعمیم یافته و به لایه‌های مختلف و متنوع اجتماعی گسترانیده شود. افشار و صنوف مختلف و بعضاً مغفول و محذوف مانده قبلی خود را بخشی اثرگذار، ذینفع و فعال مایه‌ش در تحولات و فعل و انفعالات جامعه ببینند و بدین سان احساس همذات‌پنداری و هم‌نوایی پیدا کنند و اگر قرار باشد وفاق میان بازیگران اثرگذار قبلی رخ گیرد، گویی نه خانی آمده و نه خانی رفته و او هدف والای تعریفی برای وفاق ملی هم ابتر و میان‌تهی خواهد بود. در عرصه اقتصادی هم وفاق‌گرایی مستلزم نقش‌دهی به افشار و صنوف مختلف در تصمیم‌سازی‌ها و تدابیر مختلفی است که سطوح خرد و کلان زندگی و معیشت آنان را تحت‌الشعاع خود می‌گیرد؛ آنچنان که پیش‌تر و به‌طور معمول در روندهای ناشافا و غیرپاسخگو و بازیگری طبقه خاص و برکزده و در راستای مطامع و منافع بر خورداران، تصمیمات بزرگ و کلان اقتصادی گرفته شده و لایه‌های میانی و سطوح عام خود را زیربط در تصمیمات ندیده و به تبع تمایل و گرایش به همراهی با انعطاف و هم‌مدلی با اصلاحات اقتصادی از خود نشان نداده‌اند. به هر تقدیر راهبرد وفاق‌سازی اگر معطوف به شعار و گرایشی دفعی و مقطعی و گذرا نباشد و به عنوان یک راهبرد و استراتژی هوشمندانه و هدفمند به آن نگریسته شود، رعایت الزامات این چنینی گریزناپذیر است، باید دامنه آن را از سطح یک تاکتیک سیاسی به یک پروژه چندبُعدی در سپهر عمومی گریزناپذیر از شعار به عمل گروید و سطح آن را به لایه‌های مختلف و متکثر اجتماعی دامن‌گستراند، آنگاه است که می‌توان گفت دولت «وفاق ملی» شاکله گرفته و یک «پروژه موفق ملی» آغاز شده است.